

خودشناسی از منظر امام علی (ع) با تأکید بر غررالحکم

غفار زالی مقصودلو^۱

چکیده

با توجه به رهنمودهای پیشوایان دینی و اندیشه در آموزه‌ها و باورهای دینی، برای رسیدن به سعادت دنیوی و اخروی، و کمال نهایی یکی از راهها خودشناسی است. از مهم‌ترین مسائل قابل شناخت در نظام هستی، شناخت خود انسان است. «خودت را بشناس» جمله‌ای است که اکثر فرزندان عالم، انسان‌ها را به آن سفارش کرده‌اند. امام علی (ع) در کتاب شریف غررالحکم به شناخت نفس توصیه فراوان کرده و آن را سودمندترین معارف، طریق خداشناسی، نشانه کمال عقل، بالاترین حکمت و نردبان صعود معرفی نموده، و جهل خویش را بدترین نوع جهل، خودفراموشی، گمراهی، تباهی و نادانی نسبت به همه چیز دانسته است. تحقیق حاضر در نظر دارد به علت اهمیت داشتن خودشناسی به بررسی ابعاد این موضوع از منظر امام علی (ع) با تأکید بر غررالحکم بپردازد. بنابراین، پس از بیان مفهوم و ضرورت خودشناسی، و ارتباط آن با خودسازی، به محورهای اصلی انسان‌شناسی اشاره کرده و مؤثرترین عوامل، موانع و آثار خودشناسی در غررالحکم را توضیح می‌دهیم.

واژگان کلیدی: خودشناسی، خودسازی، قرب الی‌الله، هویت واقعی، خدایابی.

^۱ کارشناسی ارشد مدرس‌ی معارف اسلامی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

مقدمه

خداوند انسانها را برای این خلق کرده، تا به کمال واقعی خودشان برسند. یکی از راه‌های رسیدن به کمال و قرب الهی، خودشناسی است. برای نیل به معرفت هویت واقعی انسان و شناخت راه‌های تهذیب او علاوه بر اینکه باید از زمزم جوشان کلام خداوند نوشید و از ره‌آورد آموزه‌های وحیانی و دست آوردهای قطعی عقلی و تجربی بشر، بهره جست، لازم است رهنمودهای گوهریار امام علی(ع) به علت معصوم و انسان کامل بودنش، در این مسیر چراغ راه قرار بگیرد تا با عمل کردن به آنها به کمال و سعادت واقعی خود برسیم. راه پیروی از این حجت الهی این است که به سخنان پرمحتوایش عمل کنیم و چون نسبت به موضوعات غررالاحکم کمتر کار شده است، مباحث خودشناسی را در درجه اول از این کتاب شریف و مباحث مهم مطرح نشده در ارتباط با این موضوع را با استفاده از آثار گراندتر دیگرش از جمله نهج البلاغه بیان می‌کنیم.

امید است این اثر ناقابل مورد رضایت حق تعالی و معصومین (قرار گیرد).

بود که یار نرنجد ز ما به خلق کریمxxxx که از سؤال ملولیم و از جواب خجل(حافظ)

مفهوم خودشناسی

از خودشناسی می‌توان مفاهیم مختلفی برداشت کرد اما منظور ما از مفهوم خودشناسی این است که انسان هویت واقعی خویش را پس از طی مراحل تهذیب نفس و پیمودن راه‌های کمال با علم حضوری درک کند و بیابد که پرتوی از روح الهی و وجود مطلق است.

خود در لغت به معنای خویشتن، و خودشناسی به معنای آگاهی شخص از ضعف‌ها و توانایی‌های خود (انوری، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۲۸۶۴ و ۲۸۷۲) و به نفس خود عارف بودن است (دهخدا، ۱۳۴۶، ج ۲۰ ص ۸۴۶).

استاد شهید مطهری^۱ درباره مفهوم خود و خودشناسی فرموده‌اند: «مراد از «خود»، «خود» شناسنامه‌ای نیست که اسمت چیست؟ اسم پدرت چیست و در چه سالی متولد شده‌ای؟ بلکه «خود» همان چیزی است که «روح الهی» نامیده می‌شود و با شناختن آن «خود» است که [انسان] احساس شرافت و کرامت و تعالی می‌کند و خویشتن را از تن دادن به پستیها برتر

می‌شمارد، به قداست خویش پی می‌برد، مقدسات اخلاقی و اجتماعی برایش معنی و ارزش پیدا می‌کند.

خودشناسی به معنی این است که انسان مقام واقعی خویش را در عالم وجود درک کند؛ بداند خاکی محض نیست، پرتوی از روح الهی در او هست؛ بداند که در معرفت می‌تواند بر فرشتگان پیشی بگیرد؛ بداند که او آزاد و مختار و مسئول خویشتن و مسئول افراد دیگر و مسئول آباد کردن جهان و بهتر کردن جهان است؛ بداند که او امانتدار الهی است؛ بداند که بر حسب تصادف برتری نیافته است تا استبداد بورزد و همه چیز را برای شخص خود تصاحب کند و مسئولیت و تکلیفی برای خویشتن قائل نباشد». (مطهری، ۱۳۸۸، ج ۲، صص ۲۸۳-۲۸۵)

ضرورت خودشناسی

اگر کسی از بین معارف فقط خودش را بشناسد در عالم و عارف شدنش کفایت می‌کند: كَفَى بِالْمَرْءِ مَعْرِفَةً أَنْ يَعْرِفَ نَفْسَهُ (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۲). چون این یک شناخت، و شناخت‌های دیگر نیز همگی شناخت دیگر هستند، این شناخت برترین حکمت: أَفْضَلُ الْحِكْمَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ وَ وُقُوفُهُ عِنْدَ قَدْرِهِ (همان)، نهایت معرفت: غَايَةُ الْمَعْرِفَةِ أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ نَفْسَهُ (همان) و سودمندتر از همه آنهاست: أَفْضَلُ الْمَعْرِفَةِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ نَفْسَهُ (همان)؛ مَعْرِفَةُ النَّفْسِ أَفْضَعُ الْمَعَارِفِ (همان)؛ الْمَعْرِفَةُ بِالنَّفْسِ أَفْضَعُ الْمَعْرِفَتَيْنِ (همان). بر اثر معرفت نفس انسان دانا شده به شناخت‌های دیگر هم دست می‌یابد و راه هدایت را می‌پیماید: أَفْضَلُ الْعَقْلِ مَعْرِفَةُ الْإِنْسَانِ [الْمَرْءِ] نَفْسَهُ فَمَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَقَلَ وَ مَنْ جَهَلَهَا ضَلَّ (همان، ص ۵۲)

نشناختن خود، سبب می‌شود که انسان جایگاه خویش را در پهنه هستی نیابد و به جای گام نهادن در شاهراه هدایت، در وادی گمراهی فرو غلتد و نقد عمر را از کف بدهد: مَنْ لَمْ يَعْرِفْ نَفْسَهُ بَعْدَ عَن سَبِيلِ النَّجَاةِ وَ حَبَطَ فِي الضَّلَالِ وَالْجَهَالَاتِ (همان).

شناخت روح و روان یا نفس ناطقه، کاری بس سترگ، طاقت فرسا، ارزنده و عالی‌ترین شناخت است: نَالَ الْفَوْزَ الْكَبِيرَ مَنْ ظَفَرَ بِمَعْرِفَةِ النَّفْسِ (آمدی تمیمی، ص ۲۳۲) طبق این حدیث هرکس واقعاً نفسش را بشناسد شهوداً می‌یابد که وجودش از خداوند است و برای سعادت‌مند شدنش باید با انجام دستورهای الهی، به او تقرب بجوید تا به رستگاری بزرگ که همان مقام مسجود ملائکه‌شدن و مظهر اسماء الهی گردیدن است، نایل آید.

اگر کسی می‌خواهد در پیشگاه خداوند شأن و مرتبه‌اش والا و کارش بزرگ و مورد قبول حق باشد، راهش این است که خودشناسی کند، چون با عبور از این طریق بر انسان روشن می‌شود که برای رسیدن به مقام آدمیت و قرب الهی باید همتش را مضاعف و به کارهای بزرگی که او را به این هدف می‌رسانند اقدام کند تا با متخلّق شدن به امور شرعی و معنوی، درگاه حق از جایگاه عظیمی برخوردار شود: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَلَّ أَمْرُهُ (همان).

ارتباط خودشناسی و خودسازی

چون خودشناسی و خودسازی متوقف بر یکدیگرند، به صورت خلاصه رابطه این دو مقوله را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

همه دانش‌های که تا کنون بشر بدان دست یافته است در یک تقسیم‌بندی دو گونه‌اند:

الف: دانش‌هایی که نظری محض هستند، در این گونه از دانش‌ها میان دانش و فعالیت بیرونی ارتباط یک سویه برقرار است. به عنوان نمونه: مهندس نقشه‌ای را می‌کشد که یک نوع دانش شمرده می‌شود، سپس همان نقشه اجرا شده و بنایی ساخته می‌شود. در این نمونه هرگز بنای ساخته شده در تکامل نقشه‌ی مهندس نقشی ندارد.

ب: دانش‌هایی که کاربردی هستند، که از آن جمله دانش‌های تجربی و فنی هستند و نیز دانش خودشناسی و خودسازی از این نوع دانش‌ها هستند. در این گونه از دانش‌ها تجربیات بشری و فعالیت‌های بیرونی او در تکامل دانش پیشین او مؤثر است و میان دانش و فعالیت بیرونی ارتباط دو سویه کامل برقرار است. به عنوان نمونه: ما با استفاده از دانش خودشناسی شروع به خودسازی می‌کنیم و در طول همین خودسازی به خودشناسی بیشتری دست می‌یابیم و باز با همان دانش جدید به خودسازی بیشتری می‌پردازیم و به این منوال خودشناسی موجب خودسازی و خودسازی مایه افزایش خودشناسی می‌شود.

امام علی (ع) فرموده‌اند: «كُلَّمَا ازْدَادَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَادَتْ عِنَايَتُهُ بِنَفْسِهِ وَ بَدَلَ فِي رِيَاضَتِهَا وَ صَلَاحِهَا جُهْدَهُ؛ به هر اندازه علم و دانش مرد زیاد شود، عنایت و توجه او به نفس خود زیادتر گردد، و تلاش و کوشش خود را در مهار کردن و اصلاح آن بیشتر بذل کند(همان، ص ۲۳۷).

از امیر المؤمنین (ع) نقل شده است که: الْعِلْمُ مَقْرُونٌ إِلَى الْعَمَلِ فَمَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَ مَنْ عَمِلَ عَمِلَ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا ارْتَحَلَ؛ علم همراه عمل است، هر کس که می‌داند عمل

می‌کند و هر کس که عمل می‌کند، می‌داند. علم صاحبش را با صدای بلند به عمل می‌خواند، اگر او این دعوت را بپذیرد، علمش باقی می‌ماند، اما اگر این دعوت را رد نماید، علمش کوچ خواهد کرد (ابن فهد حلی، ۱۴۰۷ ق، ص ۷۸).

علم در این روایات مطلق است و شامل معرفت نفس هم می‌شود. وقتی پی‌بردیم، وجودمان مظهري از مظاهر خدا و کمال نهایی‌مان قرب الی الله است به این نتیجه می‌رسیم که با خودسازی می‌توان به دست آوردهای خودشناسی رسید. هر چقدر در مرحله عمل از تهذیب نفس بالایی برخوردار باشیم به آن میزان معرفت‌مان ارتقاء می‌یابد و هر اندازه که خودواقعی‌مان را یافتیم با تلاش و دقت مضاعف به تهذیب نفس می‌پردازیم. در نتیجه خودشناسی و خودسازی، کاملاً رابطه دو سویه از جهت تأثیرپذیری و تأثیرگذاری دارند.

استاد مصباح درباره نحوه ارتباط داشتن خودشناسی و خودسازی می‌نویسد: انسان مقصودی برتر و فراتر از «خودسازی» و «قرب الی الله» که هدف نهایی خلقت او است، ندارد؛ اما باید توجه داشت که «خودسازی» و «خودشناسی» آن چنان به هم وابسته و در هم تنیده‌اند که می‌توان گفت دو روی یک سکه‌اند. «خودسازی» چیزی جز تلاش برای تعالی هر چه بیشتر در جهت «قرب الی الله» نیست، و «قرب الی الله» نیز همواره با «معرفت الله» قرین است. به راستی مگر می‌توان بدون «شناخت مقصد» در جهت نزدیکی و رسیدن به آن تلاش کرد؟ در نگاهی عمیق و دقیق، «معرفت» و «قرب» دو روی یک سکه‌اند و بدین سان، معرفت بیشتر به معنای قرب بیشتر، و قرب بیشتر نشانه معرفت بیشتر است.

از سوی دیگر براساس حدیث شریف: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (تمیمی آمدی، ص ۲۳۲)، «معرفت رب» و «معرفت نفس» به هم گره خورده‌اند و آن دو نیز دو روی یک سکه‌اند. بدین ترتیب، حقیقت خودسازی، خودشناسی است؛ چرا که «خودسازی» و «معرفت الله» قرین یکدیگرند، و «معرفت الله» و «معرفت نفس» نیز عدل یکدیگر دانسته شده‌اند. بنابراین نقطه مرکزی و محور خودسازی را باید «خودشناسی» و معرفت گوهر وجودی انسان دانست (مصباح یزدی، ۱۳۸۷، ص ۱۱۷).

انسان‌شناسی اجمالی

از آنجا که منظور از «خود» در بحث خودشناسی «انسان» می‌باشد لازم است هویت واقعی انسان، جایگاه انسان در نظام آفرینش، اختیار و کمال نهایی او به صورت اجمالی مورد بررسی قرار گیرد.

هویت واقعی انسان

انسان از ساحت جسم و روح تشکیل یافته و دلایل عقلی و نقلی فراوانی در باب اصالت داشتن روح ارائه شده است.

از جمله آیه‌ای که بر وجود روح دلالت دارد آیه چهاردهم سوره مومنون است که خداوند پس از ذکر مراحل جسمانی خلقت انسان می‌فرماید: > **ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ** < علامه طباطبایی Σ در تفسیر آیه ذکر شده می‌فرماید: در این جمله سیاق را از خلقت، به انشاء تغییر داده و فرموده: > **ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ** < با اینکه ممکن بود بفرماید: «ثم خلقناه...» و این به خاطر آن است که دلالت کند بر اینکه آنچه به وجود آوردیم چیز دیگری، و حقیقت دیگری است غیر از آنچه در مراحل قبلی بود.

تمام مراحل قبلی، یعنی نطفه، علقه، مضغه، عظام، لحم، در جنس، اوصاف و خصوصیات مشترکند، هرچند اوصاف هریک و خصوصیات از این مراحل پنجگانه، مخصوص آن مرحله است. مثلاً همگی دارای رنگ هستند، اما برخی سفید و برخی قرمزند.

اما در «انشاء» اخیر، او را صاحب حیات و قدرت و علم کرد. به او جوهره ذاتی داد (که ما از آن تعبیر می‌کنیم به «من») که نسخه آن در مراحل قبلی نبود هم چنان که در آن مراحل، اوصاف علم و قدرت و حیات نبود، پس در مرحله اخیر چیزی به وجود آمده که کاملاً مسبوق به عدم بود یعنی هیچ سابقه‌ای نداشت (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۵، ص ۲۱).

از برخی آیات که به مسأله مرگ انسان می‌پردازد، به وضوح می‌توان به اصالت روح پی‌برد. در این آیات، از مرگ به «توفی» یاد شده است. مانند آیه: > **قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ**؛ بگو: فرشته مرگ که بر شما مامور شده (روح) شما را می‌گیرد (سوره سجده (۳۲) آیه ۱۱).

توفی و کلمات هم‌خانواده آن مانند وفات، وفا، مستوفی، مستوفی و استیفا، به معنای صیانت و حفظ کردن و همه چیز را گرفتن است. نفس انسان که توسط ملائکه به تمامه قبض و نگهداری می‌شود، همه هویت ما را تشکیل می‌دهد و به همین جهت است که از گرفتن و قبض ارواح آدمیان، به «تَوْفَّاهُمْ» و «تَوْفَّاهُمْ» تعبیر شده است.

اگر نفس انسانی تنها جزء و هویت انسانی را تشکیل می‌داد و اصالت با روح نمی‌بود، لازم بود که از قبض روح به «گرفتن بخشی از وجود انسان» تعبیر می‌شد نه گرفتن تمام وجود او یعنی به جای «تَوْفَّاهُمْ» یا «تَوْفَّاهُمْ» باید «یتوفی بعضکم» یا «توفی بعضهم» ذکر می‌گردید (واعظی، ۱۳۷۷، صص ۳۴-۳۶).

جایگاه انسان در نظام آفرینش

آیات مربوط به آفرینش حضرت آدم و نسل وی، از خلافت او و کرامت انسان سخن به میان آورده است.

خلافت الهی: خداوند در آیه سی‌ام سوره بقره می‌فرماید: **حَوَّٰذِیْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...**

خلافت از ریشه «خلف» به معنای پشت سر، گرفته شده و به معنای نشستن چیزی جای چیز دیگر است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۳۶۱) منظور از خلافت الهی این است که انسان به مقامی برسد که بتواند مظهر همه اسماء و صفات خداوند باشد.

کرامت انسانی: از نظر قرآن انسان نسبت به سایر آفریدگان دارای دو کرامت است:

الف. کرامت ذاتی: مقصود از کرامت ذاتی آن است که خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده که از لحاظ ساختمان وجودی، امکانات و مزایای بیشتری دارد. از جمله آیه‌ای که بر کرامت ذاتی دلالت می‌کند عبارت است از: **> وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا<** (سوره اسراء (۱۷) آیه ۷۰).

ب. کرامت اکتسابی: مقصود از کرامت اکتسابی، دستیابی به کمال‌هایی است که انسان در پرتو ایمان و اعمال صالح اختیاری خود به دست می‌آورد. این کرامت معیار ارزش‌های انسانی و تقرب به پیشگاه خداوند و ملاک برتر دانستن انسانی بر انسان دیگر است (رجبی (۱۳۸۴)،

صص ۱۵۵-۱۵۷). از جمله آیه‌ای که بر کرامت اکتسابی دلالت می‌کند عبارت است از: > إِنَّ
أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ < (سوره حجرات (۴۹) آیه ۱۳).

اختیار

چون کرامت اکتسابی، جز با اراده و اختیار فرد حاصل نمی‌شود در این قسمت به مسأله
اختیار اشاره می‌کنیم. در فرهنگ و جامعه اسلامی در باب آزادی انسان سه دیدگاه مهم وجود
دارد:

الف. برخی به کلی منکر اختیار انسان شده‌اند مانند اشاعره.

ب. جمعی به اختیار انسان رأی داده‌اند. معتزله معمولاً به تفویض روی آورده، معتقد
شده‌اند که کارهای اختیاری انسان، فقط با قدرت و انتخاب او و به صورت مستقل از خداوند
انجام می‌گیرد.

ج. در دیدگاه اهل بیت (انسان در افعال اختیاری خود نه مجبور است و نه به خود
واگذاشته و مستقل است؛ بلکه حقیقتی بین این دو وجود دارد: لاجبر و لاتفویض بل امر بین
الامرین. براساس این دیدگاه، فعال بودن انسان نه تنها با فعال بودن خدا در مورد کارهای انسان
منافات ندارد، بلکه عین واقعیت و مقتضای شناخت درست خدا و انسان و درک دقیق ماهیت
فعل اختیاری است (رجبی (۱۳۸۴)، صص ۱۶۵-۱۶۶).

آیاتی، باصراحت بر اختیار داشتن انسان، دلالت می‌کنند. مانند آیه: >وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ
شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ < (سوره کهف (۱۸) آیه ۲۹).

کمال نهایی انسان

با توجه به اینکه انسان تا کمال خویش را نشناسد، از تهذیب نفس و خودسازی نیز
بازمی‌ماند، در این قسمت کمال نهایی انسان را توضیح می‌دهیم.

کمال انسانی (و هر موجود دیگر) یک امر واقعی و یک صفت وجودی است که انسان در
صورت طی مراحل لازم، در واقع و در حقیقت واجد آن صفت و مرتبت می‌شود به طوری که
در هر مرتبه از کمال کاری از او ساخته است که اگر به آن مرتبه نرسد، چنان کاری از او
ساخته نیست. کمال نهایی انسان که مربوط به روح، و نتیجه حرکت اختیاری اوست با دو
دیدگاه زیر قابل شناخت است:

الف. کمال نهایی انسان از دیدگاه وحی: از دیدگاه اسلام کمال نهایی انسان تعلق به دنیا و طبیعت ندارد و به جهان ابدی متعلق است. مقصد نهایی حیات انسان آنچنان که از آیات قرآن دریافت می‌شود مقام و مرتبتی است که از آن به «نزد خدا» تعبیر می‌شود، یعنی انسان در نقطه نهایی سیر تکاملی خویش به جایگاهی می‌رسد که آنجا، نزد خدا و جوار رحمت اوست (سادات، ۱۳۸۹، ص ۲۷ و ۲۹). خداوند در قرآن کریم در مورد سرنوشت نهایی پارسایان می‌فرماید: (إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ × فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ)؛ پرهیزگاران در باغها و نه‌های بهشتی جای دارند. در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر (سوره قمر (۵۴) آیات ۵۴ - ۵۵).

ب. از دیدگاه عقل، جهت‌گیری امیال فطری: حال که کمال نهایی انسان از دیدگاه وحی روشن شد، باید دید راهنمایی عقل با توجه به جهت‌گیری امیال فطری در این زمینه چیست. آنچه درباره انسان از حقایق انکار ناپذیر است، این است که شعاع امیال فطری او از قبیل علم جویی، قدرت طلبی و پرستش که از انسانیت سرچشمه می‌گیرند و مقتضای فعلیت اخیر و صورت نوعیه او می‌باشند، همگی او را به سوی بی‌نهایت سوق می‌دهند و ارضای کامل آن‌ها جز با رسیدن به مقام قرب الهی و پیوستن به جهان ابدی میسر نیست، مثلاً انسان که طالب علم بی‌نهایت است با توان و امکانات محدودی که دارد به این خواسته نمی‌رسد. از آن طرف، چون میل فطری آگاهی به حقایق هستی لغو و عبث نیست و باید راهی برای ارضای آن وجود داشته باشد و تنها خداوند است که دارای علم بی‌نهایت و آگاه به همه حقایق هستی است، آن خواسته بی‌نهایت به سوی او میل دارد. (مصباح یزدی، صص ۱۹۸-۱۹۹. با انجام تغییراتی).

از مطالب ذکر شده این نتیجه را می‌گیریم که کمال نهایی انسان قرب به خداوند است. مولا علی (ع) درباره اهمیت قرب الهی فرموده‌اند: «تَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ يُزَلِّفُ الْمُتَقَرِّبِينَ إِلَيْهِ»؛ به خدای سبحان نزدیک شو، که خداوند نزدیک شوندگان بسوی خویش را نزدیک (خود) خواهد گردانید (آمدی تمیمی، ص ۱۷۵).

تأمل در روایات و آثاری که در آنها برای قرب الی‌الله ذکر شده، می‌تواند ما را در درک معنای حقیقی قرب به خداوند کمک کند. امام صادق (ع) روایتی را از پیامبر اکرم ۶ نقل می‌کند، چنین است: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَهَانَ لِيَّ وَلِيًّا فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالتَّوْفَلَةِ حَتَّىٰ أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي

يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ...» (شيخ كليني، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۳۵۲).

يکي از معاني معقول براي اين روايت اين است که بگوئيم اين تعبيرها کنايه از شدت نزديکي خدا به بنده است. اين بنده به مقامي رسیده که گويي خداوند در همه جا و همه حال کنار او و همراه او است. چنين کسي در هر آن، مورد عنايت خاص خدا قرار دارد و خداوند در تک تک افعالش عنايت ويژه دارد و خود متکفل انجام آن مي‌شود. براي افراد عادي و معمولي عنايت خاص خدا بسيار محدود و معدود است، اما چنين بنده‌اي پيوسته مشمول لطف و عنايت مخصوص حضرت حق است (مصباح يزدي، ۱۳۸۲، ص ۵۴).

عوامل خودشناسي

خدایابی

طبق حديث شريف «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» (آمدی تميمي، ص ۲۳۲) خودشناسي و خدایابی دوروي یک سکه هستند يعني هرکس خودش را بشناسد خدا را مي‌شناسد و بالعکس. از اين رو اگر انسان به خداوند توجه کند هويت واقعي خودش را عين ربط به خداوند و پرتوي از عالم ربوبي مي‌يابد و هرچه بيشتتر خدا را بشناسد به همان اندازه بيشتتر با خود اصيل آشنا مي‌شود. پس ادراک شهودي ذات انسان در پرتو ادراک و شناخت شهودي خدای سبحان به دست مي‌آيد.

رابطه خدا با انسان، رابطه خودِ عالي‌تر با خودِ داني‌تر، رابطه انسان با غايت خودش است که هرچه انسان بيشتتر در بند او باشد بيشتتر به خود واقعي رسیده است و خود واقعي را دريافته است. او را از ياد بردن و او را گم کردن مساوي است با جذب در ديگران شدن و خود را از دست دادن (مطهري، ۱۳۸۸، ج ۱۵، صص ۳۶۶-۳۶۷).

قرآن ميان «يافتن خود» و «يافتن خدا» تلازم قائل است. قرآن مي‌گويد فقط کساني خود را يافته‌اند که خدا را يافته باشند و کساني که خدا را يافته‌اند خودشان را يافته‌اند. (مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ و متقابلاً: مَنْ عَرَفَ رَبَّهُ عَرَفَ نَفْسَهُ). در منطق قرآن، جدايي نيست؛ اگر انسان خيال کند که خود واقعي‌اش را دريافته است بدون اين که خدا را دريافته باشد اشتباه کرده. اين از اصول معارف قرآن است (همان، ج ۳، ص ۵۵۲).

علامه طباطبایی Σ فرموده: «طریق معرفه النفس أن یوجه الانسان وجهه اللّٰحق سبحانه و ینقطع عن کلّ صارف شاغل عن نفسه إلى نفسه حتّٰی یشاهد نفسه كما هی و هی محتاجة لذاتها إلى الحق سبحانه. و ما هذا شأنه لا ینفک مشاهدته عن مشاهدة مقومه كما عرفت فإذا شاهد الحق سبحانه عرفه معرفة ضرورية ثمّ عرف نفسه به حقیقة لکونها قائمة الذات به سبحانه ثمّ یعرف کلّ شیء به تعالیٰ» (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۱۹۲). راه معرفت نفس (که نتیجه آن معرفت حقیقی است) این است که انسان فقط توجه به خداوند سبحان نماید و از هر مانعی که انسان را به خود مشغول می‌سازد دست بردارد و به معرفت نفس پردازد تا اینکه نفس خود را آن‌طور هست مشاهده نماید و نیاز ذاتی آن را به خداوند سبحان دریابد. هرکس که به چنین مقامی دست یابد، مشاهده او از مشاهده مقومش که خداست، جدا ناپذیر خواهد بود. پس زمانی که خداوند را مشاهده کرد، آن وقت خدا را خواهد شناخت با یک معرفت بدیهی و روشن سپس حقیقتاً نفس و خویشتن خویش را بوسیله او خواهد شناخت؛ برای اینکه نفس او عین ربط و وابستگی به خدای سبحان است و آنگاه بوسیله خداوند متعال شناسای خواهد کرد.

عاری شدن از علائق دنیوی

انسان اگر وحدت بین باشد، یعنی همه جا خدا را دیده، به او عشق بورزد و در مقابل از کثرت گرایي، یعنی علائق دنیوی، منزّه باشد خود واقعی را می‌یابد.

هر کس دنیا را وسیله هدایت و ارشاد، و محل عبور و مزرعه آخرت بداند به معرف الهی و حقایق هستی عارف می‌شود در نتیجه شیفته تعلّقات نمی‌شود. کسی هم که علائق دنیوی را ترک کند خود واقعی و کمال نهایی‌اش را مشاهده می‌کند. در مقابل کسی که دنیا چشمش را خیره کند، و با دیده محبت دل و عشق شوق به دنیا بنگرد، دنیا چشم بصیرت او را از درک انوار الهی و چگونگی پیمودن راه هدایت و شناخت خودش کور می‌کند. حضرت (ع) می‌فرمایند: «مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتْهُ وَ مَنْ بَصُرَ بِهَا بَصُرَتْهُ»؛ کسی که به سوی دنیا نظر افکند کورش کند، و کسی که بینایی و بصیرت از آن بجوید بینایش گرداند (آمدی تمیمی، ص ۱۳۹).

ترک دنیا، مقدمه شناخت شهودی است. زمانی انسان می‌تواند خویشتن خویش را دریابد که دنیای مذموم را رها کند؛ یعنی آنچه به عاریه از آن اوست و روزی او را رها خواهد کرد، کنار بگذارد و باحقیقت جان ملکوتی خویش مرتبط شود.

از این رو وجود مبارک امیرمؤمنان(ع) در بیانات نورانی خود به ترک دنیایی سفارش می‌کند که او انسان را رها می‌کند: **أَوْصِيكُمْ بِالرَّفْضِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةَ لَكُمْ** (سید رضی، بی تا، خطبه ۹۹، ص ۱۴۴) اکنون که دنیا انسان را می‌پوساند و مردار و بدبو می‌کند و به کناری می‌اندازد، انسان باید زودتر او را رها کند، پس وظیفه ما جدا شدن از دنیاست تا خود را بیاییم (جوادی آملی، ۱۳۸۶، صص ۱۱۳-۱۱۴).

در روایت دیگر حضرت (ع) می‌فرماید: **«إِنْ عَقَلْتَ أَمْرَكَ أَوْ أَصَبْتَ مَعْرِفَةَ نَفْسِكَ فَأَعْرِضْ عَنِ الدُّنْيَا وَارْزُقْ فِيهَا؛** اگر کار خود را دریافته‌ای یا به شناخت نفس خویش رسیده‌ای، از دنیا روی بگردان، و در آن بی‌رغبت باش (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۲).

تزکیه نفس

برای مشاهده حقیقت خویش پیمودن دو مرحله زیر لازم است:

الف. شناخت ویژگیهای نفسانی: در مرحله اول از طریق مطالعه در احوال زندگی نسل، خویشان و دوستان نزدیک، و بررسی دقیق خصوصیات خود به صفات، استعدادها و ملکات اخلاقی موروثی و اکتسابی خود شناخت پیدا کنیم. بر اثر چنین خویش‌شناسی، بر عیوب و رذایل اخلاقی، و امتیازات و فضایل اخلاقی خود آگاه می‌شویم.

ب. خودسازی: در مرحله دوم طبق تعالیم دین اسلام خصوصیات مثبت و فضایل اخلاقی را پرورش داده، نقایص و رذایل اخلاقی را بزداییم. در این مرحله، انسان برخوردار از علم حضوری کامل به نفس خویش می‌گردد و حقیقت خویش را کاملاً می‌شناسد؛ و پس از این مرحله و در نهایت حرکت تکاملی، انسان به معرفت مقام توحید و قرب الهی نایل می‌گردد.

انسان بر اثر تزکیه نفس، فضایل اخلاقی را انجام داده و حقایق هستی را مشاهده می‌نماید. امام (ع) در خطبه متقین بعد از بیان بعضی از صفات متقین، در مورد این زمینه می‌فرماید: **«عَظَّمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَعَّرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ؛** خدا در جانشان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند، بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت‌های آن به سر می‌برند، و جهنم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند» (سید رضی، بی تا، خطبه ۱۹۳، ص ۳۰۳).

بوسیله تزکیه نفس، صفات زشت از وجود انسان خارج می‌شود و آئینه قلب از آلودگی رذائل اخلاقی و گناهان پاک گشته، جلاء پیدا می‌کند: **بِتَزْكِيَةِ النَّفْسِ يَحْصُلُ الصَّفَاءُ** (ابی فراس،

بی تا، ج ۲، ص ۱۱۹) در این حال سالک بر اثر از بین رفتن حجابها فقط خداوند را مشاهده کرده و می یابد که هیچ اسقلالی از خودش ندارد بلکه مظهری از مظاهر خداوند و کاملاً عین ربط به او است. اگر کسی بدین شکل خود واقعی اش را بیابد به همه حقایق هستی علم پیدا کرده، در همه جا خدا را می بیند در نتیجه می کوشد تا به قرب الهی نایل آید.

از آنجا که علم دوگونه است راه تحصیل شان متفاوت است. علم حصولی را با خامه لغت و لفظ، و علم شهودی را با عمل صالح و جامه تقوی و فلاح می توان به دست آورد و حفظ کرد، چون علم مفهومی، گرچه با قراردادهای لفظی آشنا است، ولی علم شهودی وطنی دارد که نام و نشانی جز تهذیب و تزکیه ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۲۰۶).

روش نقلی

خداوند گنجینه های تمامی حقایق و معارف الهی را در وجود ما قرار داده است و از آنجا که انسان به تنهایی نمی تواند، حقیقت خودش و حقایق دیگر را مشاهده کند، انبیاء و معصومین (از طرف خداوند مأموریت پیدا کرده اند تا با تبیین سخنان حق تعالی و از بین بردن حجابهای ظلمانی، خود واقعی و گوهرهای گرانقدر درونی افراد را آشکار کرده، به آنها نشان بدهند.

در خطبه اول نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی(ع) در عبارتی کوتاه و پر معنی چنین آمده است: فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَ وَاثَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُدَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُبَيِّرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ (سید رضی، بی تا، خطبه اول، ص ۴۳) خداوند رسولان خود را به سوی انسانها فرستاد و انبیای خود را یکی پس از دیگری مأموریت داد تا وفای به پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند، و نعمتهای فراموش شده الهی را به آنها یادآور شوند، از طریق تبلیغ بر آنان اتمام حجت نمایند، و گنجینه های اندیشه ها را برای آنها فاش سازند. بنابراین کار پیامبران شکوفا ساختن فطرتها، و به یاد آوردن نعمتهای فراموش شده الهی، از جمله سرشت توحیدی، و استخراج گنجهای معرفت است که در درون جان و اندیشه انسانها نهفته و مستور می باشد (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۶، ص ۴۳۰).

بهترین روش برای تشخیص مسائل مربوط به حوزه شناخت انسان، در پاسخ به پرسش «ما هو» و تبیین ماهیت انسان، روش بررسی سخنان خدای انسان آفرین است، زیرا حقیقت انسان کتابی نیازمند به شرح است و شارح این کتاب هم کسی جز مصنف آن (آفریدگار هستی) نمی تواند باشد، زیرا خدا هم نویسنده این کتاب است و هم متکلم کلمات آن.

خدای سبحان حقیقت انسان را به وسیله انبیا، اولیا و فرشتگان شرح کرده و با بیان اینکه آدمی از کجا آمده و به کجا می‌رود و در چه راهی گام برمی‌دارد، او را هم با خودش و هم با آفریدگارش و هم با گذشته، حال و آینده‌اش آشنا می‌کند (جوادی آملی عبدالله (۱۳۸۶)، ص ۱۲۰).

موانع خودشناسی

نسیان خداوند

اگر فردی خدا و ارتباط خود را با خدا به دست فراموشی بسپارد، خود واقعی‌اش را درک نمی‌کند و در نتیجه به «خود فراموشی» می‌افتد. بر همین اساس، قرآن «خود فراموشی» را معلول «خدا فراموشی» معرفی می‌کند: < وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ >؛ اگر انسان خدا را بیابد خود واقعی را می‌یابد و هرکس خدا را گم کند خواه ناخواه خود را گم می‌کند (حشر، ۱۹).

روایاتی هم خودفراموشی و غفلت از خود را، نتیجه فراموش کردن خدا می‌دانند: مَنْ نَسِيَ اللَّهَ أَتَسَاهُ نَفْسَهُ؛ (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۱۹۰). مَنْ نَسِيَ سُبْحَانَ اللَّهِ تَسَاهَى نَفْسَهُ وَأَعْمَى قَلْبَهُ (همان، ص ۲۶۵).

اگر انسان ارتباط خود با خدا را درک نکند امکان ندارد بتواند خود را بشناسد: نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ؛ فراموشی خدا ملازم با فراموشی و گم کردن «خود» است. «انسان» چیزی نیست جز «فعل خدا». «انسان» چیزی نیست جز «تعلق به خدا». «انسان» چیزی نیست جز «ارتباط با مبدأ افاضه کننده وجودش». اگر خدا را نشناسد، طبیعتاً «فعل خدا»، «تعلق به خدا» و «ربط وجودی به خدا» برایش معلوم و مفهوم نخواهد بود؛ یعنی «خود»ش برای خودش معلوم و مفهوم نخواهد بود؛ چون «خود»ش چیزی غیر از اینها نیست (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۸۶).

خودخواهی و حب ذات

برای اینکه انسان بتواند خود واقعی‌اش را بشناسد باید با صفات و خصوصیات اخلاقی خودش آشنا باشد. چون فردی که ویژگیهای نفسانی خود را می‌شناسد با پرورش دادن فضایل اخلاقی و زدودن رذایل اخلاقی به شناخت خودش دست می‌یابد. اما کسی که براساس

خودخواهی و حبّ ذات، خویشتن را بر خیر و صلاح و خود را فارغ و پیراسته از عیوب و نقائص بدانند راه خودیابی را بر خود می‌بندد.

هشدارهایی که در این زمینه از سوی پیشوایان بزرگ اسلام داده شده گواه زنده این مدعاست. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «شَرُّ الْأُمُورِ الرِّضَا عَنْ النَّفْسِ؛ بدترین چیزها راضی بودن از خود است (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۳۰۷).

باز آن حضرت (ع) در گفتار کوتاه و پر معنی می‌فرماید: «جَهْلُ الْمَرْءِ بِعُيُوبِهِ مِنْ أَكْبَرِ ذُنُوبِهِ؛ ناآگاهی انسان نسبت به عیوبش از بزرگترین گناهان اوست.» (مجلسی، مختلف، جلد ۷، ص ۴۲۱).

در خبری از پیغمبر اکرم 6 می‌خوانیم: «اِذَا ارَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ وَ زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَ بَصَّرَهُ عُيُوبَهُ؛ هنگامی که خدا اراده نیکی درباره بنده‌ای کند او را در امور دین آگاه و در امور دنیا زاهد و نسبت به عیوبش آگاه می‌سازد!» (پاینده، ۱۳۸۲، ص ۱۸۰).

مانع اصلی خودشناسی حجاب و پرده حبّ ذات و خودخواهی و خود برتری است، و تا این پرده‌ها کنار نرود خودشناسی ممکن نیست؛ و تا انسان خودشناسی نکند و به نقاط ضعف خویش آگاه نگردد، راه تهذیب اخلاق به روی او بسته خواهد بود (مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۳۴).

آثار خودشناسی

خداشناسی

ثمره اصلی خودشناسی، معرفت خداوند است. بین خودشناسی و خداشناسی، و خودفراموشی و خداشناسی رابطه و ملازمه است.

معرفت نفس کلید سعادت دو جهان است و شناخت پروردگار را در پی دارد. ممکن نیست آن کس که خود را نمی‌شناسد خدا را بشناسد: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ كَيْفَ يَعْرِفُ رَبَّهُ؛ در شگفتم از کسی که در باره خویش نادان است چگونه پروردگار خود را شناخته است (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۳). کلمه عَجِبْتُ بیانگر این است که بدون معرفت نفس، شناخت خداوند ممکن نیست و اگر امکان داشت جای اظهار تعجب نبود.

تو که در علم خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز
قَالَ عَلِيُّ (ع) «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ وَ هُوَ عِلْمٌ مَعْرِفَةِ النَّفْسِ وَ فِيهِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ عَزَّ وَ
جَلَّ». (مجلسی، مختلف، ج ۲، ص ۳۲). حضرت (ع) در کلامی کوتاه و پرمحتوا می فرماید: «مَنْ
عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۲).

اگر کسی به حقیقت «معرفت نفس» دست پیدا کند، این مسأله را به عیان مشاهده می کند و
می یابد که معرفت نفس رویه دیگری از معرفت ربّ است. مهم این است که نمی فرماید،
معرفت نفس راهی است برای معرفت ربّ، بلکه سخن از توأم بودن این دو معرفت است و
این که اگر کسی حقیقت نفس خود را بشناسد در حقیقت خدا را شناخته است (مصباح یزدی،
۱۳۸۲، ص ۱۱۲).

آنکه « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ » را درست فهم کند، جمیع مسائل اصیل فلسفی و مطالب
قویم حکمت متعالی و حقایق متین عرفانی را از آن استنباط تواند کرد، لذا معرفت نفس را
مفتاح خزائن ملکوت فرموده اند، پس برهان شرف این گوهر یگانه، أعنی جوهر نفس، همین
مأثور شریف « مَنْ عَرَفَ... » بس است (حسن زاده آملی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۱).

انسان با معرفت حضوری و شهودی نسبت به نفس خویش، می یابد که وجودی است رابط
و وابسته. این وابستگی و فقر وجودی بدون شهود وجودی ذوالربط - یعنی وجود غنی کامل
مستقل - ممکن نیست. به عبارت دیگر، انسان با تأمل در باطن خویش، وجود خود را به
صورت شعاع و جلوه ای از وجود برتر و والاتر می یابد. بنابراین، شهود و حقیقت وجود نفس
ملازم با شهود وجود حق است (نیکزاد، ۱۳۸۲، صص ۱۹۱-۱۹۲).

خودسازی

یکی دیگر از بهترین ثمرات خودشناسی و معرفت نفس، خودسازی است. در اینجا به
برخی از روایاتی که به گونه ای رابطه بین خودشناسی و خودسازی را بیان می دارند، اشاره
می کنیم:

انسان وقتی خود را شناخت، شوق تحصیل کمالات و تزکیه نفس در او جوانه میزند: نَطْرُ
النَّفْسِ لِلنَّفْسِ الْعِنَايَةُ بِصَلَاحِ النَّفْسِ (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۵). و میکوشد رذایل اخلاقی را
از نفس خویش دور گرداند: مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ جَاهَدَهَا (همان، ص ۲۳۲). چون بر اثر خودشناسی

می‌داند نفس گوهر گران بها و لطیفی است که از دریای پهناور عالم ملکوت به دیار ملک و خاک آمده و به فرمان خدای تعالی این جسمانی را به خدمت گرفته است و برای اینکه دوباره به اصلش متصل بشود باید از طریق معرفت نفس به تهذیب آن اقدام کند تا به حال خودش رها نشده و او را از مسیر کمال منحرف نکند: مَنْ جَهَلَ نَفْسَهُ أَهْمَلَهَا (همان، ص ۲۳۳).

انسان، هنگامی که از ارزش وجود و شخصیت خود، آگاه شود و دریابد که او عصاره جهان آفرینش و گل سرسبد جهان خلقت و خلیفه خدا در روی زمین است؛ به این سادگی خود را به شهوات نمی‌فروشد: مَنْ عَرَفَ شَرَفَ مَعْنَاهُ صَانَهُ عَنْ دَنَاءَةِ شَهْوَتِهِ وَ زُورِ مُنَاهُ (همان) کسی که (در سایه خودشناسی) برای خود، کرامت و شخصیت قائل است، شهواتش در نظرش خوار و بی‌مقدار خواهد بود (و به آسانی تسلیم هوی و هوس نمی‌شود): مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ (سید رضی، بی‌تا، کلمات قصار، کلمه ۴۴۹، ص ۵۵۵). مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهِنُهَا بِالْمَعْصِيَةِ؛ کسی که ارزش خود را بشناسد، با شهوات او را کوچک نمی‌کند (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۲۳۱). مَنْ كَرُمَتْ نَفْسُهُ صَعُرَتْ الدُّبْيَا فِي عَيْنِهِ؛ کسی که ارزش خود را بشناسد، دنیا در نظر او کوچک است (همان). پس معرفت نفس سبب آزادی از قید و بند اسارتها و پاکسازی از رذایل اخلاقی است: الْعَارِفُ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا وَ نَزَّهَهَا عَنْ كُلِّ مَا يُبْعِدُهَا وَ يُوقِئُهَا؛ عارف حقیقی کسی است که نقصخود را بشناسد، و از هر چه که آن را دور گرداند و به هلاکت اندازد پاک گرداند (همان، ص ۲۴۰).

جهان شناسی

شناخت صحیح از پدیده های دیگر، مستلزم خودشناسی است و بدون خویشتن شناسی، دیگرشناسی و شناخت حقیقی جهان چندان میسر و چاره ساز نیست. اینک برخی از این روایات را می‌آوریم:

- مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ اِنْتَهَى اِلَى غَايَةِ كُلِّ مَعْرِفَةٍ وَ عِلْمٍ؛ کسی که خود را بشناسد به نهایت هر علم و شناختی رسیده است (همان، ص ۲۳۲).

- مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَهُوَ لِعَيْرِهِ اَعْرَفٌ؛ کسی که خود را بشناسد دیگران را بهتر بشناسد. (همان، ص ۲۳۳).

- كَيْفَ يَعْرِفُ غَيْرَهُ مَنْ يَجْهَلُ نَفْسَهُ؛ همان. چگونه می‌شناسد غیر خود را کسی که نفس خود را نمی‌شناسد (همان).

- لَا تَجْهَلُ نَفْسَكَ فَإِنَّ الْجَاهِلَ مَعْرِفَةَ نَفْسِهِ جَاهِلٌ بِكُلِّ شَيْءٍ؛ از نفس خود نادان و بی‌خبر نباش، زیرا کسی که از معرفت و شناخت خود بی‌خبر باشد از همه چیز بی‌خبر و نادان خواهد بود. (همان).

این جمله منسوب به حضرت علی (ع) است که فرمود: «أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جَرَمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوِي الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ» (حسینی همدانی، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۰۹). عرفا می‌گویند عالم، انسان صغیر است و انسان، عالم کبیر (مطهری، تاریخ تولید: اسفند ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۵۰۰).

اگر انسان به درون خودش نفوذ کند، اگر درهای درون به روی انسان باز شود، از درون خودش تمام عالم [را شهود می‌کند]. درون انسان دروازه‌ای است به روی همه هستی و همه جهان، چون از اینجا این در به روی حق باز می‌شود و حق را که انسان ببیند همه چیز را می‌بیند (همان، ج ۲۳، صص ۴۱۹-۴۲۰).

نتیجه گیری

خودشناسی به معنای این است که انسان پس از طی مراحل تهذیب نفس، هویت واقعی خویش را پرتوی از روح الهی بیابد. خودشناسی و خودسازی کاملاً رابطه دو سویه از جهت تأثیر پذیری و تأثیر گذاری دارند و به نوعی هم دیگر را هم‌پوشانی کرده، مایه تکامل هم‌دیگر می‌شوند و به سان دو بال انسان را به مقام قرب الی‌الله می‌رسانند. هویت واقعی انسان را روح تشکیل داده و کمال نهایی او قرب الی‌الله است که با توفیق خداوند و با عمل اختیاری برخاسته از ایمان و همراه با تقوا قابل دستیابی است. خدایابی، عاری شدن از علائق دنیوی، تزکیه نفس و روش‌نقلی عوامل خودشناسی، و نسیان خداوند و خودخواهی موانع آن، و خداشناسی، خودسازی و جهان‌شناسی از آثار آن هستند.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن فهد حلی (۱۴۰۷ ق)، عدۀ الداعی و نجاح الساعی، چاپ اول، قم: دار التکاب اسلامی.
۲. ابوالحسن محمد بن الحسین الموسوی (سید رضی) (بی تا)، نهج البلاغۀ (صبحی الصالح)، مصحح صبحی صالح، قم: موسسه دارالهجره.
۳. انوری، حسن (۱۳۸۷)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، چاپ ششم، تهران: انتشارات سخن.
۴. پاینده، ابو القاسم (۱۳۸۲)، نهج الفصاحۀ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ص، چاپ چهارم، تهران: دنیای دانش.
۵. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد (۱۳۶۶)، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات.
۶. جوادی آملی عبدالله (۱۳۸۶)، تفسیر انسان به انسان، چاپ سوم، قم: مرکز نشر اسراء.
۷. _____ (۱۳۸۶)، سرچشمه اندیشه، شش جلد، چاپ پنجم، قم: مرکز نشر اسراء.
۸. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۸)، هزار و یک کلمه، چاپ چهارم، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۹. حسینی همدانی، سید محمد (۱۳۶۳)، درخشان پرتوی از اصول کافی، چاپ اول، شش جلد، قم: چاپخانه علمیه قم.
۱۰. دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۶)، لغتنامه، ۴۶ جلد، تهران: دانشگاه تهران.
۱۱. رجبی محمود (۱۳۸۴)، انسان شناسی، چاپ هفتم، قم: مرکز انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۲. سادات، محمد علی (۱۳۸۹)، اخلاق اسلامی، چاپ سی هفتم، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.

۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۸۲)، طریق عرفان: ترجمه و شرح رساله الولاية، ترجمه از صادق حسن زاده، چاپ چهارم، قم: نشر بخشایش.
۱۴. _____ (۱۴۱۷ ق)، المیزان في تفسير القرآن، ۲۰ جلد، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۵. الکلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۲)، الکافی، پنج جلد، چاپ دوم، تهران: اسلامیة.
۱۶. مجدی، سیدعطاءالله (۱۳۷۵)، هزارگوهر، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۷. مجلسی محمدباقر (مختلف)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ۴۲ جلد، چاپ مکرر، تهران، اسلامیة.
۱۸. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۲)، به سوی او، چاپ دوم، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۱۹. _____ (۱۳۸۰)، معارف قرآن: خداشناسی، کیهان شناسی، انسان شناسی، چاپ سوم، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۰. مطهری، مرتضی (تاریخ تولید: اسفند ۱۳۸۸)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ۲۷ جلد، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، سه جلد، مجموعه آثار حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مد ظله)، قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۲۲. _____ (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، ۲۷ جلد، چاپ اول، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۲۳. نیکزاد عباس (۱۳۸۲)، معرفت نفس از دیدگاه حکیمان، چاپ اول، قم: آیت عشق.
۲۴. واعظی، احمد (۱۳۷۷)، انسان از دیدگاه اسلام، چاپ اول، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، تهران: مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
۲۵. ورام ابن ابی فراس (بی تا)، مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، چاپ اول، ۲ جلد، قم: مکتبه فقیه.